

اول ماه می را پشت سر گذاردیم. در سراسر جهان میلیون ها انسان با پرچم های سرخ و با مطالبات و افق هایشان در این رژه ی جهانی شرکت کردند. بسیاری از کارگران کمونیست و کمونیست هایی که سرنوشت این طبقه جهانی دل مشغولی همه ی لحظه هایشان است، بدون تردید اندیشیده اند که این روز را این طبقه جهانی چگونه و در چه شرایطی برگزار کرد.



سرمایه علیه فردیت مستقل و آزاد انسان

بورژوازی از زمان پیدایش تاکنون، همواره خود را مدافع سرسخت فعلیت یابی فردیت مستقل انسان و آزادی های فردی جا زده است. از همین روی لیبرالیسم به مثابه بنیان فکری و فرهنگی سرمایه داری به همراه ایدئولوگ ها، رسانه ها و مطبوعات، مدرسه و دانشگاه و در یک کلام کل دستگاه ایدئولوژیک - تبلیغاتی خدمتگزار سیستم موجود، همواره چنین وانمود کرده است که انسان رها شده از غل و زنجیر فئودالیسم و اسارت کلیسا، تنها پس از فرارسیدن انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ فرانسه - با شعار "آزادی، برابری و برادری" که به نوبه خود فردیت مستقل و حقوق آزاد زنان، یعنی نیمی از جمعیت جامعه بشری را آشکارا نادیده انگاشت - در سرآغاز مسیر دست یابی به آزادی های فردی قرار گرفت.

راه اندازی گشت نامحسوس، تهاجم جدید حاکمیت به زنان و جوانان جامعه



جمهوری اسلامی رتبه اول در اجرای حکم اعدام در جهان



کارگران! پایان به جنگ افروزی منطقه ای جمهوری اسلامی

کارگران نوشیدن جام زهر خمینی را فراموش نکرده و به جام زهر برجام نیز بی تفاوت نیستند. آنها واقف و آگاه هستند که سیاست جنگی هزینه گزاف مختص به خود و توسعه تجهیزات و تکنیک پیشرفته را می طلبد که تأمین آنها اضافه باری است بر تأمین هزینه زندگی مردم. لذا انجام معامله نقد به نسبه که کارگزاران حکومتی در آن بساط شادمانی برپا کنند و بر تابوت نعش فرزندان کارگران به پایکوبی به پردازند خیانت به نسل های آینده و تحمیل حماقت و کور ذهنی به فرزندان کنونی است! در وضعیت کنونی که طبقه کارگر از سوی سرمایه داران و کارگزاران مسلمان آنها مورد هجوم همه جانبه قرار گرفته برای واکنش و پاسخ به آن، طلب می کند که صدای اعتراض خود را به شیوه های گوناگون به گوش حکومت فرو کویم.

نصرت تیمور زاده

تاملی بر اول ماه می

کارگری سیر نزولی یافته است. بطور نمونه در آمریکا تشکل یابی کارگران صنعتی از ۳۵ درصد بعد از جنگ جهانی دوم به ۶ درصد رسید، و این سیر نزولی همچنان ادامه دارد. در هیچ کدام از کشورهای جهان غرب کارگران و بیکاران مثل آمریکا در فقر به سر نمی برند. در آلمان اتحادیه های کارگری بیش از ۵۰ درصد اعضای خود را در دو دهه ی اخیر از دست داده اند.

اتحادیه های کارگری در سه دهه ی گذشته نه تنها نتوانستند به مقابله با تهاجم بورژوازی بپردازند، بلکه در مقیاس چشم گیری به بخش جدایی ناپذیر از تهاجم بورژوازی تبدیل شدند. حادث ترین "رفرم های کارگری" در آلمان در سال ۲۰۰۴ توسط دولت سوسیال دمکرات و همراهی و مماشات رهبران اتحادیه های کارگری با این به اصطلاح رفرم ها به پیش برده شد. همبستگی بین کارگران نه تنها در مقیاس جهانی، بلکه حتی در درون یک کشور هم کمرنگ شده و محلی گرای و شوونیسم به یکی از عناصر اصلی سیاست رهبری اتحادیه های کارگری تبدیل شده است. با وجود همه اینها آنگاه که مسئله ی عرضه و تقاضای نیروی کار و یا آنچیزی که مربوط به مبارزه اقتصادی کارگران است، طرح می شود، تشکل های توده ای کارگران بدون تردید براترین صلاح آنان برای مقابله با اجحافات طبقه سرمایه دار است. هرچقدر این تشکل ها از پشتوانه توده ای عظیم کارگران برخوردار باشند و به هر درجه ای از کارفرما و دولت - چرا که در بسیاری از موارد دولت خود به مثابه کارفرما ظاهر می شود - مستقل باشند، به همان درجه هم از قدرت و توانایی بیشتری جهت تحمیل مطالبات و خواسته های خود به طبقه سرمایه دار را دارند. در این بستر آنچه اهمیت حیاتی دارد کشاندن همه بخش های طبقه کارگر بطور متحد به این مبارزه است. کارگران دائمی و ثابت، کارگران موقت و قرار دادی، کارگران نیمه وقت، کارگران بومی و غیر بومی و بیکاران بخشی از اندام یک طبقه واحد هستند. طبقه سرمایه دار با جدا کردن آنها از یکدیگر و تهاجم به هرکدام از اقشار طبقه به شکل یک بدنه واحد ظاهر می شود و درست با استفاده از همین جدایی ها تعرضات خود را سازمان می دهد. صدالبته این تعرض جهانی است و جنبش کارگری در تمامی کشورها با همین جدایی های درون

تجاوزکارانه جهانی بین امپریالیست ها، ولی در هرج و مرج، بی ثباتی، جنگ های رقابتی، نیابتی، قومی، منطقه ای و مذهبی به سر می برد. هنوز هم جهان معاصر بعد از یک قرن بر مبنای تضاد مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی سازمان یافته که خود را در تخاصم دو طبقه اصلی جامعه یعنی پرولتاریا و بورژوازی نشان می دهد.

واقعیت این است که ما در یک دوران عمیقاً ارتجاعی به سر می بریم. مبارزه طبقاتی نه از جانب پرولتاریا که از جانب طبقه سرمایه دار و در وحشیانه ترین شکل خود علیه کارگران به پیش برده می شود. اگرچه شیپور سیاست های نئولیبرالی در سال های اولیه دهه هشتاد قرن گذشته توسط دولت های بورژوایی به صدا درآمده و تاچریسم و ریگانیسم به پرچم بورژوازی بین المللی جهت تغییر ساختار جامعه سرمایه داری و تهاجم به کارگران تبدیل گشت، ولی پروسه این تهاجم گام به گام چهره وحشیانه تری در سه دهه گذشته به خود گرفت. فروپاشی بلوک شرق خود بر این تهاجم شدت بخشید. بورژوازی تمام خلاقیت های خویش را جهت سازماندهی این تهاجم به کار گرفت. از انتقال صنایع بزرگ به کشورهای پیرامونی و تبدیل مراکز صنعتی بزرگ در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری به سرزمین های سوخته و ایجاد ارتش عظیم ذخیره کار، تا بازپس گرفتن گام به گام حق و حقوقی که کارگران در جریان مبارزات طولانی خویش کسب کرده بودند. از سازمان دادن گسترده شرکت های خصوصی کاریابی تا راندن بخش بزرگی از کارگران به سمت اشتغال های موقت، ناپایدار، نیمه وقت و .. بخشی از تهاجم و مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه کارگران بوده است. این تهاجم در شرایط شکست و عقب نشینی جنبش کمونیستی بعد از یک دوره از پیشروی های عظیم از یک سو و خیانت تاریخی سوسیال دموکراسی و تسلط آن بر اتحادیه های کارگری از سوی دیگر، جنبش کارگری را با بحران های عمیق تری روبرو ساخت. بخش متشکل طبقه کارگر در اتحادیه ها با توجه به سیاست های بوروکراتیک و سازش طبقاتی حاکم در رهبری اتحادیه ها به درجات زیادی توان ابراز وجود قدرتمند در مقابل تهاجم طبقه سرمایه دار را از دست داد که خود منجر به کاهش نفوذ اتحادیه های کارگری در بین کارگران گشته و کمیت اتحادیه های

اول ماه می را پشت سر گذاردیم. در سراسر جهان میلیون ها انسان با پرچم های سرخ و با مطالبات و افق هایشان در این رژه ی جهانی شرکت کردند. بسیاری از کارگران کمونیست و کمونیست هایی که سرنوشت این طبقه جهانی دل مشغولی همه ی لحظه هایشان است، بدون تردید اندیشیده اند که این روز را این طبقه جهانی چگونه و در چه شرایطی برگزار کرد.

این نوشته پیش از همه تاملی است بر این دل مشغولی. هدف به هیچ وجه این نیست که به تحلیل آنچه در این یا آن محدوده جغرافیایی اتفاق افتاد پرداخته شود. این را باید حتماً در جای دیگری انجام داد، بلکه از آنجا که صحبت از یک روز جهانی و یک طبقه جهانی است که در این روز به خیابان ها می آید، لذا اساساً روی وضعیت و شرایط عمومی خم خواهد شد. اگر هم اینجا و آنجا به مولفه هایی از این یا آن کشور اشاره می شود، بیش از همه در خدمت توضیح آن شرایطی است که در آن شرایط اول ماه می امسال برگزار شد.

این نوشته را با جمله ای از بیانیه ی اول ماه می ۱۹۱۶ (یعنی درست یک قرن پیش و در بجنوبه ی جنگ جهانی اول) گروه اسپارتاکیست - که بعدها به حزب کمونیست آلمان فرا روئید - آغاز می کنم. این بیانیه با عنوان "کارگران، رفقای حزبی، برادر کشی بس است!" به قلم برجسته ترین رهبر جنبش کمونیستی آلمان یعنی کارل لیبکنشت نگاشته شده است؛ "... اول ماه می فرا می رسد، به مثابه یک هشدار دهنده که بر قلب ها و وجدان ها می کوبد. خیانت به سوسیالیسم، خیانت به همبستگی بین المللی کارگران، مردم جهان را به دره یک جنگ جنایتکارانه پرتاب کرده است.... انترناسیونال کارگران نمی تواند در بروکسل، دنهاگ، در برن، و توسط تعداد انگشت شماری به صحنه بازگردد. این امر تنها می تواند از طریق رستاخیز عملی میلیون ها انسان صورت پذیرد. این امر تنها می تواند اینجا در آلمان، در فرانسه، در انگلستان، در روسیه عملی گردد، چنانچه توده کارگران خود پرچم مبارزه طبقاتی را در دست گرفته و فریادهای رعد آسای خود را علیه کشتار مردم به صدا در آورند..." (مجموعه گفتارها و نوشته جات کارل لیبکنشت - جلد هشتم)

و اکنون درست یک قرن بعد از انتشار این بیانیه، جهان معاصر اگر نه در شکل یک جنگ

طبقه روبروست.



تشکل های کارگری (آگاهانه از این فرمول بندی استفاده می شود چراکه سازمان های توده ای کارگران می توانند اشکال متفاوت به خود بگیرند) در صورتی می توانند به سازمان های توده ای رزمنده کارگران تبدیل شوند که خود را به مثابه مدافع منافع کلیه اقشار طبقه کارگر و همچنین کارگران بیکار نشان دهند. بدیهی است که این را نمی توان در بستر سازش طبقاتی و در بستر جداسازی اقشار مختلف طبقه کارگر سازمان داد. از این رو مبارزه علیه انواع قرار دادهای موقت، علیه قراردادهای ناپایدار، قراردادهای با مزد بخور و نمیر، باید به یکی از مولفه های اصلی اتحادیه ها و تشکل های توده ای کارگری تبدیل شود. تشکل های کارگری باید بیاموزند که آگاهانه به عنوان مراکز تشکیلاتی طبقه کارگر خود را با هر جنبش سیاسی و اجتماعی که در جهت منافع طبقه کارگر عمل می کنند، همگام سازند. به طور نمونه آنچه که اکنون در فرانسه جاری است درست خلاف این امر است. جنبش "شب های ایستاده" که از ۳۱ آوریل از جمله در اعتراض به طرح دولت جهت محدود کردن حقوق اتحادیه های کارگری و بازگذاشتن دست سرمایه داران جهت فشار به کارگران شکل گرفته است، نمونه ی تپیک آن جنبش سیاسی است که در همسویی کامل با منافع طبقه کارگر قرار دارد. ولی آنچه که در لحظه حاضر اتحادیه های کارگری فرانسه حتی رادیکال ترینشان یعنی س ژت در قبال این جنبش اتخاذ کرده اند نشان از این دارد که چگونه این اتحادیه ها خود را از جنبش سیاسی - اجتماعی جاری جدا ساخته، در چهارچوب تنگ چانه زنی خود را محدود نموده و عملا قدرت تهاجمی و ابتکار عمل خود را از دست می دهند. بدون تردید کارگران در کشورهای مختلف از شرایط یکسانی برخوردار نیستند، با این همه طبقه سرمایه دار همه جا اقشار مختلف طبقه کارگر را در رقابت با یکدیگر قرار می دهد. روشن است که تفاوت بزرگی مابین کارگری که در آلمان در بخش هایی با مزد اندک کار می کند با کارگر بنگلادشی که در بدترین شرایط در کارخانه و کارگاه های عظیم نساجی آخرین رمقش به غارت برده می شود، وجود دارد. و یا اینکه بخشی از طبقه کارگر در کشورهای متروپل سرمایه داری درست به علت مافوق سود تولید شده نسبت به کارگران کشورهای پیرامونی وضعیت مناسب تری دارند. ولی همی این تفاوت ها ذره ای از این امر نمی کاهد که کارگران در مقیاس جهانی همسرنوشت هستند.

فقط این نیست که بخشی از چپ از دهه هشتاد قرن گذشته تجدید نظر در باورهایش نموده و دیگر پرولتاریا به مثابه سوژه انقلاب برایش مطرح نیست، بلکه بخشی

از خود طبقه نیز به سیاست های آشتی طبقه روی آورده و بخشی از آن به پائین ترین قشر طبقه کارگر رانده شده است. خود این امر سازماندهی آنان را سخت تر کرده است. بیش از سی سال پیشبرد سیاست نتولیبرالی نمی توانست بدون تاثیر در ذهنیت و آگاهی کارگران باشد. تضاد بین اقشار مختلف طبقه کارگر و تضاد بین کارگران بومی و غیر بومی جای تضاد واقعی و عینی یعنی تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی را اشغال کرده است. تا زمانی که جنبش کارگری نیاموزد که باید از چنبره مبارزات دفاعی خارج شده و تهاجم را سازمان دهد، تا وقتی جنبش کارگری فرانگیرد که باید در مقابل مبارزه طبقاتی که از بالا و از جانب بورژوازی سازمان دهی می شود مبارزه از پائین را سازمان دهد، توانایی ایجاد تغییرات جدی در وضعیت خویش را نخواهد داشت. با این وجود نباید فراموش کرد که جنبش کارگری با هر درجه ای از رادیکالیسم که مبارزه اش را به پیش برد به سیستم کار مزدی که اساس کارکرد جامعه سرمایه داری و تداوم سلطه بورژوازی است لطمه ای وارد نمی آورد. به زبان دیگر مبارزه جنبش کارگری علیرغم اهمیت زیادی که در تقابل دو طبقه ی اصلی جامعه دارد، فراتر از جامعه سرمایه داری نمی رود. این امر به عهده جنبش کمونیستی است که استراتژی اش عبور از این جامعه و بنیان نهادن جامعه ای است که یکی از اهداف آن لغو کار مزدی است. بنایه روایت مارکس " ...مهم این است که طبقه کارگر درک کند که اتحادیه کارگری و مبارزه برای مطالبات اقتصادی هدف نبوده بلکه وسیله می باشد. یک وسیله بسیار لازم و ضروری، ولی این فقط یکی از وسائلی است که برای هدف عالی خود یعنی از بین بردن سیستم مزد به طور کلی در دست دارد...." و درست همینجاست که یک وسیله مهم دیگر جنبش کارگری به صحنه می آید این وسیله چیزی جز حزب سیاسی - حزب کمونیستی - طبقه نیست. با طرح این مسئله می دانیم که فوراً سرو صدای آنارکوسندیکالیست ها بلند می شود و اینکه طبقه کارگر باید مستقل باشد و اینکه گویا سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است



و کارگران به طور اجتناب ناپذیر به سوسیالیسم می رسند و البته می دانیم با تمام سماجتی که این جماعت از خود نشان می دهند استدلالشان هم از نظر تئوری و هم از نظر تجربه

تاریخی پرولتاریا بی پایه است. اگر منظور از استقلال طبقه، استقلال از احزاب بورژوازی در هر شکل و شمایل است بدیهی است که کسی نمی تواند با آن مخالفتی داشته باشد، ولی منع کارگران از اینکه حزب سیاسی خود را داشته باشند آنهم در شرایطی که تمام بخش های بورژوازی احزاب خود را دارند چیزی جز خلع سلاح کردن کارگران در نبرد برای سرنگونی بورژوازی نمی تواند باشد. محروم کردن طبقه کارگر از حزب کمونیستی اش چیزی جز محروم کردن آن از پیشرو ترین بخش طبقه نمی باشد. تصور اینکه همه آحاد طبقه از آگاهی یکسانی برخوردار هستند نه تنها از نظر تاریخی مهم است، بلکه نفی این حقیقت است که در جامعه سرمایه داری طبقه کارگر یکدست و به ویژه با آگاهی یکدست نمی تواند واقعیت عینی داشته باشد. غیر واقعی تر از این امر طرح استقلال سیاسی تشکل های کارگری است. کافی است به اتحادیه های کارگری در کشورهای سرمایه داری و یا حتی به اصطلاح به تشکل های کارگری در کشورهای استبدادی - نظیر ایران و از جمله خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار - نظری بیافکنیم تا بفهمیم چگونه این اتحادیه ها و تشکل ها از طریق ساختار خود به احزاب بورژوازی و دول سرمایه داری وابسته هستند. این امر بیش از همه ناشی از وضعیتی است که کاملاً با ویژگی های امپریالیسم خوانایی دارد عصری که حامل همه خصوصیات روابط طبقاتی است و حتی در درون پرولتاریا نیز بر تضاد بین اشرافیت کارگری و اقشار تحتانی آن تاکید می کند.

کافی است اندک نگاهی به ساختار اتحادیه های کارگری بیفکنیم تا تفاوت عمیق بین "بالایی ها" و "پائینی ها" را ببینیم. حتی فارغ از این ساختار نباید فراموش کرد که اتحادیه های کارگری در بهترین حالت پرولتاریا را آنگونه که هست نمایندگی می کنند، در صورتیکه حزب کمونیست طبقه ی کارگر را آن طور که باید باشد نمایندگی می کند. به زبان دیگر پرولتاریا نمی تواند مناسبات تولیدی دیگری را جایگزین مناسبات تولید سرمایه داری کند چنانچه نتواند قبل از



رشید رزاقی

کارگران!

پایان به جنگ افروزی منطقه ای جمهوری اسلامی

هشت سال پیش از این که توده های ناراضی شرکت کننده در اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، دستاویز "رأی من کو" را پشت گوش انداختند و به میر حسین موسوی راوی "دوران طلایی امام" پوزخند زدند! فعالین این حرکت ثانویه، و غیر وابسته به سبز پوش ها، نمایش های اعتراضی را به سمت و سویی خلاف میل اصلاح طلبان سوق دادند که مطالبات آن برای هیچیک از جناح ها قابل پیش بینی نبود. غرش آوای مرگ بر دیکتاتور و خامنه ای و نابودی نظام اسلامی از سوی این حرکت به گونه ای پایه های اقتدار حکومت را به لرزه در آورد که نیروهای امنیتی را شوکه و حیرت زده کرد و حواری و حشم ولایت از بیم سقوط بیت رهبری با سراسیمگی ۱۸ میلیارد دلار از دارائی های خامنه ای را - یا در واقع دارایی چپاول شده ایرانی ها را به ترکیه انتقال دادند تا در صورت هزیمت به مصرف امورات زندگی در تبعید خاندان رهبری برسد. انتقال این مقدار ثروت به سرقت رفته ایرانی ها یک غنیمت باور نکردنی برای ترکیه بود و رجب طیب اردوغان از آن به عنوان پول خدا دادی استقبال کرد.

در گیر و دار رویارویی نیروهای سرکوب و تظاهرکنندگان، ظنین سنگین یک شعار مطالباتی، به ظاهر غیر سیاسی، با مضمون نفی سیاست خارجی و منع صدور انقلاب اسلامی، فضای سیاسی ایران را در بر گرفت. مضمون شعار شرکت کنندگان در این تظاهرات که اکثریت آنها را کارگران و توده های زحمتکش تشکیل می داد، با عنوان: "نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران" به حکومت اسلامی ایران هشدار می داد که هزینه های جنگی و تروریستی برون مرزی را متوقف نماید. در ضمن درآمد ملی اختصاص یافته به ساختار سازی هلال شیعی، تکثیر زاد و ولد شیعیان و تأمین عمق امنیتی فرا مرزی برای بقاء خود را به مسیر ارائه خدمات اجتماعی و سرمایه گذاری برای رفع بیکاری و کاهش تورم و گرانی باز گرداند.

در حال حاضر جمهوری اسلامی به سبب مداخله در امور کشور های منطقه به منظور کسب نفوذ و توازن قدرت و پیشبرد رقابت های منطقه ای، درگیر منازعات مستقیم فرقه ای و جنگ های نیابتی در چند کشور خاورمیانه است. در عراق، یمن، لبنان، غزه و

سومالی سپاه برون مرزی قدس با فرماندهی قاسم سلیمانی حضور فعال دارد و با هزینه ای هنگفت و بدون حسابرسی و نظارت، برنامه های ماجراجویانه و فرقه سازی خود را پیش می برد. در سوریه نیز ضمن اهداء کمک سالانه به میزان ۱۵ میلیارد دلار به بشار اسد و تأمین بخشی از نیازهای تسلیحاتی ارتش سوریه، هزینه نگهداری نیروهای پاسدار حافظ حرم، یگان های ویژه هوابرد، سپاه فاطمیهون متشکل از پناهنجویان افغانستانی مقیم ایران و پاکستانی های مزدور و نیروهای حزب الله لبنان را نیز یدک می کشد. مجموعه هزینه تأمین نیرو و لجستیک و تسلیحات و خدمات جانبی و بودجه های پرسنلی و سازمانی گروه های وابسته و نیروهای خودی و بودجه دفاعی کشور و سرمایه گذاری های سری و علنی صنعت نظامی که پشتوانه سیاست خارجی محسوب می شود، به نسبت بودجه عمومی رقم سر سام آوری را تشکیل می دهد. اگر مجموع هزینه های مزبور را بدون احتساب هزینه های بخش اتمی در حداقل ترین رقم تخمین، مبلغی برابر با ۴۰ میلیارد دلار در سال در نظر بگیریم، از حاصل تقسیم این رقم به جمعیت ۷۵ میلیون نفری ایران، رقمی برابر با ۵۰۰ دلار بدست می آید. این مبلغ در اصلاح و فرهنگ نظامی به عنوان سرانه هزینه دفاعی نام برده می شود - (البته در جمهوری اسلامی اصطلاح مناسب با هزینه دفاعی بیشتر مصداق جنگی پیدا می کند). با توجه به درآمد سرانه ایران، که توسط مراجع بین المللی معادل مبلغ ۴ هزار و ۵۰۰ دلار اعلام شده، و طبعاً در آمد سرانه زنان و مردان بیکار و حداقل دستمزد بگیرها پائین تر از حد درآمد مزبور است، اما، هر فرد بدون دلخواهی و یا آنکه متوجه شود، باید هر سال مبلغی معادل ۵۰۰ دلار بابت هزینه های تجاوزگرانه برون مرزی و سرکوبگرانه داخلی جمهوری اسلامی پرداخت نماید. اگر این رقم را با توجه به نسبت درآمد سرانه و هزینه سرانه دفاعی کشوری مثل آمریکا مقایسه کنیم، به نتیجه باور نکردنی دست می یابیم. در این قیاس هر ایرانی باید سه برابر افراد آمریکایی، تأمین هزینه های دفاعی را بعهده بگیرد. در آمریکا، مبلغ ۴۷ هزار دلار برای درآمد سرانه برآورد شده و هزینه سرانه دفاعی مبلغ دو هزار دلار برای هر نفر است. یعنی

هرچیز قدرت سیاسی را در اختیار بگیرد. فراموش نکنیم که بورژوازی هم برای کنار زدن مناسبات فئودالی چاره ای نداشت که مناسبات سیاسی متناسب با قدرت رشد یابنده اقتصادی اش داشته باشد. ویدیهی است که این امر از عهده اتحادیه های کارگری بر نمی آید.

روشن است که طبقه کارگر برای دفاع از خود علیه استثمار بیرحمانه ی سرمایه داران یعنی دفاع از اینکه دائماً در اثر تعرض سرمایه داران به قعر جامعه پرتاب نشوند نیاز به تشکل های توده ای خود دارد، ولی آنجائیکه به سوی تحزب کارگری حرکت می کند و به طور مشخص حزب کمونیستی اش را ایجاد می کند مسئله اش دیگر حفظ موقعیت فرودست خویش و یا گسترش این موقعیت نیست، بلکه انگیزه اصلی اش نابود کردن وضعیت خویش و در نهایت نابود کردن طبقه خویش است. صد البته روشن است که این امر فقط از طریق انقلاب صورت می گیرد. اما انقلاب چیزی جز عمل آگاهانه پرولتاریا جهت انهدام سلطه ی سیاسی بورژوازی، و جایگزین ساختن سلطه سیاسی خویش نیست و باز هم صدالبته طبقه کارگر در شرایطی می تواند به عمل آگاهانه انقلابی دست یازد که دریابد، می تواند و باید فراتر از مناسبات بورژوایی حاکم برود.

در شرایطی که چپ رفرمیسم منتهای آرزوها و افق هایش بازگشت به کینزیسم است و حتی زمانی که از درون یک جنبش توده ای اعتراضی سر بر می آورد - همانند سیریزا در یونان و پادوموس در اسپانیا- رسالتی جز تخلیه جسارت و روحیه مبارزه جویانه کارگران و اقشار تحتانی جامعه را نداشته و خود به بخشی از پیش برد سیاست های نئولیبرالیستی تبدیل می شود، لذا کارگران کمونیست و کمونیست ها نمی توانند آرزوها و افق هایشان را تا این درجه پائین آورده، تماشاگر مبارزات و جنبش های جاری و در بهترین حالت به پشتیبانان این مبارزات و جنبش ها از خارج تبدیل شوند. کمونیست ها باید به بخش جدایی ناپذیری از این مبارزات و جنبش کارگری تبدیل شوند. کمونیست ها باید یک بار دیگر افق مبارزه طبقاتی را به جلوی صحنه بیاورند و با اعتماد به نفس، مجدداً آلترناتیو جامعه سرمایه داری را طرح کنند. اول ماه می بیش از همه این را از ما می طلبد.

بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۹۵

دهم ماه مه ۲۰۱۶

بی دستاوردی، تازه این "جمهوری بی قدر و قیمت" را بر کرسی و جایگاهی نشانده اند که برای بقا ناگزیر است خود را با منافع منطقه ای آمریکا وفق دهد، از زیاده خواهی چشم پوشد و به سهمیه توازن توزیع شده توسط آمریکا قناعت کند. اکنون جناح اصولگرا و سپاه پاسداران بعنوان هم نظران رهبری زیر منگنه فشار و سرزنش، دچار پراکندگی شده و پا به مسیر افول گذاشته اند. یاد آوری روحانی به سپاه پاسداران برای ترک عرصه سیاست و پرداختن به کار تجارت و قاچاق و پیمانکاری، خود به نوعی خطبه بدرقه تلقی می شود. این روند تا آنجا پیش رفته که حتی جایگاه فصل الخطاب خامنه ای به زیر سؤال رفته و او را دچار عصیت کرده است. بطوریکه برای حفظ سکان و از کف ندان کنترل امور وعظ های خود را تا بدان حد تقلیل داده که مسئله زبان انگلیسی که کارکردی اقتصادی دارد و بازار در انتخاب آن دخیل است و یا تهییج پلیس برای جدیت در گشت نامحسوس را به رکن عمده ای در اختلافات خود با روحانی و قوه اجرایی ارتقاء داده است.

با گرفتار شدن رهبر و اصولگرایان و سپاه در کمند ضعف و باتلاق سیاست صدور انقلاب. سپاه پاسداران و رسانه های وابسته به اصولگراها تبلیغات هیستریک و غلو آمیزی را در مورد "قدرت نظامی"، "خودکفایی"، "طراحی و فناوری کاملاً بومی"، "بی نیازی به غرب"، "بی اثر بودن تحریم های بین المللی" براه انداخته اند، تا

به افکار عمومی القا کنند که جمهوری اسلامی دارای قدرت نظامی است و در عین حال، قدرت ارتش به معنی قدرت همه جانبه نیروی حاکمه است. کلیه فرماندهان نیروهای مختلف سپاه و ارتش تا برسد به سخنگویان نیروها و فرماندهان رده پائین، هر یک به نسبت بضاعت سخنوری و استعداد غلو گویی در بزرگ نمایی موقعیت و رتبه بندی قدرت نظامی و توصیف تولیدات صنعت نظامی از همدیگر سبقت ربایی می کنند. یکی قدرت نظامی ایران را در دنیا بی نظیر معرفی می کند، آن دیگری به نقل قول غیر مستند از متخصصان خارجی، جایگاه نخست بازدارندگی و قدرت نظامی در منطقه را به رخ می کشد! و سومی - علی فدوی فرمانده نیروی دریایی سپاه برای اقتدار نظامی آمریکا سر سوزنی قدرت قایل نیست و رویارویی با ارتش عربستان را دور از شان جمهوری اسلامی می داند. سلامی جانشین فرمانده سپاه، از ایران به نام دومین کشور در حوزه

نقش موثر ایفاء می کند. اگر مذاکرات ژنو نیز به ثمر بنشیند، به یقین، روسیه در تأمین منافع خود دست بالا را دارد و جمهوری اسلامی حاشیه نشین گود است. در یمن وضعیتی مشابه سوریه برای جمهوری اسلامی رقم خورده است. کارآیی جنگنده های مدرن سعودی و برتری نیروی هوایی بر موشک رعد، برق و صاعقه و ... تسلط بر باب المندب را در حد رؤیاهای دست نیافتنی نگاه داشته و جمهوری اسلامی دست به دعاست تا در مذاکره بین طرف های درگیر، از مخمصه رها شود. منطقه سبز حوض خلوت عراق نیز به اشغال توده های معترض عراقی در آمده است. آنها با برپایی تظاهرات مستمر و گسترده ضمن اعتراض به فساد و ناکارآمدی حکومت مرکزی، توأمان خواستار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و خروج جمهوری اسلامی و پایان دادن به مداخلات وی در امور داخلی عراق هستند. جمهوری اسلامی با مواجه شدن به چنین



موقعیتی که به آن اشاره شد، خطر گسست و از هم پاشیدگی انسجام درونی هیأت حاکمه را در پیشا روی خود احساس می کند. در چند ماهه پسا برجام منازعه جناح ها تشدید شده است. اما نه به خاطر برجام، چون جملگی منهای کمی اما و اگر، مهر تأیید بر آن کوبیدند، چون کارگردان اصلی پشت صحنه خامنه ای بود. به واسطه موافقت نامه برجام موقعیت روحانی و بطور کلی اعتدال گرا و اصلاح طلبان تقویت شده است. اما اگر از حلقوم رفسنجانی آیه بی خاصیت بودن موشک و نابهنگامی زمان استفاده از آنها صادر می شود، و یا تقابل مواضع روحانی و خامنه ای به امری هفتگی و روزمره تبدیل شده است، یکی از دلایل عمده کشمکش است که بر سر بن بست سیاست خارجی و بی حاصل بودن صدور انقلاب اسلامی روی داده است. خامنه ای و سپاه پاسداران به مدت ۳۰ سال عاملیت اجرایی این سیاست را بعهده داشته اند. بعد از سپری شدن چنین دوران

هزینه دفاعی یک ابر قدرت نظامی برای هر یک از شهروندانش، برابر با چهار درصد درآمد سرانه است. در صورتیکه برای هر فرد ایرانی ۱۱ درصد درآمد سرانه منظور می شود. تازه چنین ضریبی بگونه ای سر انگشتی برای دوران بدون تلاطم و آرامش در "جزیره ثبات و امنیت" جمهوری اسلامی محاسبه شده است. چنانکه سپاه هزینه های دوران جنگ هشت ساله را مرور کنیم مشاهده خواهد شد که نیمی از بودجه عمومی و حتی بیشتر از آن صرف هزینه های جنگی شده است. از این زاویه اگر کارنامه نزدیک به چهار دهه شرارت و تروریست پروری و مداخله گری جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر را بررسی کنیم به ارقام نجومی هزینه شده ای بر خواهیم خورد که اگر در جهت رفاه عمومی سرمایه گذاری می شد، استاندارد زندگی غیر از آنچه هست می بود و شرایط زیست مردم در سطحی انسانی تر قرار می گرفت. اگر هم اکنون کشور با نیمی از جمعیت سه برابر زیر خط فقر - یعنی با فلاکت و قحطی روبروست و یا بگفته وزیر کار و امور اجتماعی پنج میلیون ایرانی مبتلا به سوء تغذیه هستند، جملگی اینها به اضافه خرابکاری در دیگر عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی محصول کارکرد و مدیریت رهبران و کارگزاران حکومتی است که ناتوانی و ناکارآمدی اندیشه و ایدئولوژی اجتماعی آنها به اثبات رسیده و حاضر به واگذاری قدرت و کناره گیری از آن نیستند.

سواست سیاست های نفاق افکنانه و آشوب افکنی منطقه ای و خدمت به مجتمع های نظامی - صنعتی قدرت های غربی برای گسترش بازار فروش تسلیحات، بیلان دستاوردهای فرامرزی جمهوری اسلامی نسبت به اهداف مقوله نفوذ منفی است و نمودار مربوطه با روشنی ناکامی ها را نشان می دهد. برای مثال: در سوریه پایه مقاومت سست شده و اگر جنگنده و نیروهای روسی بر عرصه نبرد سوریه ظاهر نمی شد و موازنه نیرو را تغییر نمی داد، معلوم نبود نیروهای جمهوری اسلامی از کدام کوره راه می بایست عقب نشینی کنند و یا به ایران باز گشت داده می شدند. حال هم، که مذاکره مطرح است و از اهمیت حضور ایران در مباحث مربوطه نام برده می شود، این دعوت تعارفی بیش نیست. همین تردید و دو دلی برای مشارکت در مذاکرات دلیل افت موقعیت جمهوری اسلامی در سوریه است و این روسیه است که حرف اول را می زند و در تنظیم خطوط صلح و آینده سوریه

جهان امروز

نشریه سیاسی
حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سردبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هئیت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب جهان-نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

فناوری پهپاد نام می‌برد، و معاون وزیر دفاع در تناقض با وی، مقام پهپاد را در جایگاه پنجم می‌نشانند. جعفری فرمانده سپاه نیز شمار سامانه موشک را تا بدان حد خارج از شمارش می‌انگارد که اصابت هزاران بمب دشمن فقط ۱۰ تا ۲۰ در صد توان آن را کاهش می‌دهد. کارشناسان نظامی اگر چه پیشرفت صنایع موشکی و فناوری تولید پهپادهای کوچک و بازسازی و ساخت تعداد معدودی هواپیمای جنگی به شیوه مهندسی معکوس را تأیید می‌کنند، اما ظرفیت این تجهیزات را در حدی نمی‌بینند که یارای مقابله با ارتش آمریکا را داشته باشد. یا حتی از پس نیروی هوایی و جنگنده بمب افکن های مدرن عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس که در کنار آنها ناوگان های آمریکایی قرار دارد برآید. جمهوری اسلامی به سبب ناتوانی فنی و ضعف مالی از بازسازی نیروی هوایی بازمانده است و به خاطر فناوری ساده و هزینه کمتر، به تولید موشک روی آورده است. آنهم بدلیل ضعف ناوگان هوایی که تنها ۱۰۰ فروند از ۳۸۷ فروند هواپیمای جنگنده قابلیت پرواز دارند، سامانه های موشکی نمی‌تواند زیر چتر حمایت موثر نیروی هوایی خودی قرار گیرد و استعداد آسیب پذیری آنها بالاست. همانگونه ظریف وزیر امورخارجه در جمع دانشجویان دانشگاه تهران اظهارداشت: "آمریکا می‌تواند با یک بمب تمام سیستم های نظامی جمهوری اسلامی را از کار بیاندازد." به این ترتیب ظریف با این سخن ماهیت قُمُز در کردن های سپاه و ارتش را آشکار کرد. در واقع نشان داد: این هیولای ذهنی جز ببر بروی کاغذ نیست.

ریخته که متعاقب ارزیابی ظریف، قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس در کنگره "هشت هزار شهید استان گیلان" از روی ریاکاری و مردم فریبی اظهار می‌دارد: "که در این ۳۰ ساله جنگ ما دشمن را به زانو درآورده ایم و گنج جنگ، گنج بی‌همتایی است با درهای ناشناخته که سال ها و قرن های متمادی ملت ما را ثروتمند خواهد کرد." نمی‌دانم - تفر یا زهی بر این شرف! که فقر و فاقه امروزی ده‌ها میلیون نفر مردم ایران را بعنوان درگاهی به سوی گنجینه و ثروت جلوه می‌دهد. یا خوردن جام زهر برجام را که هست و نیست هسته ای شان را در کف دست به قول خود دشمن گذاشته اند، می‌شود پیروزی؟! کارگران ایران نوشیدن جام زهر خمینی را فراموش نکرده و به جام زهر برجام نیز بی‌تفاوت نیستند و توهمی به این رژیم ضد کارگر ندارند. آنها واقف و آگاه هستند که سیاست جنگی هزینه گزاف مختص به خود و توسعه تجهیزات و تکنیک پیشرفته را می‌طلبد که تأمین آنها اضافه باری است بر تأمین هزینه زندگی مردم. لذا انجام معامله نقد به نسیه که کارگزاران حکومتی در آن بساط شادمانی برپا کنند و بر تابوت نعش فرزندان کارگران به پایکوبی بپردازند خیانت به نسل های آینده و تحمیل حماقت و کور ذهنی به فرزندان کنونی است! در وضعیت کنونی که طبقه کارگر از سوی سرمایه داران و کارگزاران مسلمان آنها مورد هجوم همه جانبه قرار گرفته برای واکنش و پاسخ به آن، طلب می‌کند که صدای اعتراض خود را به شیوه های گوناگون به گوش حکومت فرو کویم: که سیاست خارجی جنگ افروزان را متوقف کند و هزینه آنرا به خزانه عمومی باز گرداند و از خون کشته شدگان برای بساط می‌گساری و عیش و نوش بیت نشینان رهبری پرهیز کند.

ارزیابی واقع بینانه ظریف وزیر خارجه آب پاکی رو دست جنگ سالاران حاکمیت جمهوری اسلامی ریخته است. اما مگر حیا و منطق آنها اجازه می‌دهد که دستشان از "گنجینه جنگ" که ثروتشان را از آن برداشت می‌کنند کوتاه شود. قبح وقاحت آنچنان



تکلمن با
کمیته تشکیلات داخلی کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

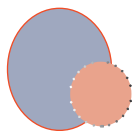
۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تکلمن با کمیته تشکیلات

takesh.komalah@gmail.com

اعضا، هواداران و دوستداران
حزب کمونیست ایران و کومه له!
مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات های ما در هر محلی که هستید برسانید.



کمک مالی
به
حزب کمونیست
ایران
و
کومه له

فرشید شگری

راه اندازی گشت نامحسوس تهاجم جدید حاکمیت به زنان و جوانان جامعه

دیگر چهره‌ی معتدل اش را در نظر قدرت های امپریالیستی و ممالک سرمایه داری غرب حفظ کند.

واقعیت این است، سران جنایتکار رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی علی رغم سپری شدن سی و هفت سال از عمر حکومت اشان، به یمن فعالیت و مبارزات نیروهای چپ و کمونیست، و آزادیخواه، هنوز قادر نگردیده اند پایه‌های ایدئولوژی مذهبی خود را آنگونه که می‌خواهند در جامعه تثبیت کنند. عدم رعایت حجاب اسلامی که همواره خاری در چشم رهبران جمهوری اسلامی بوده و هست، قوانین قرون وسطایی رژیم را به چالش کشیده، و با وجود سرکوب گسترده در جامعه، و فشارهای سیاسی و اجتماعی حکومتگران روی توده های مردم در راستای تحمیل و جا انداختن قوانین و سنت های پوسیده، و منش و اخلاقیات عقب مانده ی مذهبی، اما زنان و جوانان ایران همیشه از حرمت و کرامت انسانی خود دفاع کرده اند و هیچگاه مرعوب و تسلیم حاکمین نشده اند. آنها هیچوقت پیکار و مبارزه ی آشکار و پنهان اشان با قوانین اسلامی از جمله حجاب را متوقف نکرده اند و در آینده هم نخواهند کرد.

در مملکتی که با وجود حاکمیت یک رژیم بورژوازی سر تا بپا مستبد، درنده، و ضد انسان، زنان و جوانان اش شجاعانه و بی محابا در برابر نیروهای مزدور و سرکوبگر ایستادگی می کنند، و وقعی به قوانین مذهبی و احکام شرعی نمی نهند، به کار گرفتن چنین حربه ها و طرح هایی اندک تأثیر منفی ای در تداوم و استمرار مقاومت و مبارزه ی زنان و جوانان، و توده های مردم فرودست نخواهد داشت. قطعا این طرح همانند سایر طرح ها و نقشه های پیاده شده ناکام خواهد ماند و رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر شکست مفتضحانه ای را متحمل خواهد شد.

نه تنها تذکرات و دستگیری های گشت های امر به معروف و نهی از منکر، و ارشاد در موارد زیادی با مقاومت مردم و جوانان عاصی روبرو می گردد، بلکه اخبار و ویدیوهای آن در شبکه‌های اجتماعی وسیعاً منتشر می شوند، لذا طرح گشت نامحسوس را راه اندازی کرده اند تا از مقاومت و اعتراضات حتمی مردم بویژه زنان و جوانان پیشگیری کنند.

گفتنی است اعلام طرح گشت نامحسوس در همین مدت موجب بهم ریختن بیش از پیش صفوف رژیم و تشدید کشمکش میان جناح های



آن شده است. یکی از مقامات اصلاح طلب در واکنش به این طرح گفت: «گشت نامحسوس ایستادگی در برابر سیاست‌های روحانی است! « برخی دیگر از صاحب منصبان حکومتی هم بلندگوی انتقاد از این طرح به دست گرفته، و نیز از استارت خوردن چنین طرحی اظهار بی اطلاعی کرده اند. روحانی هم که سال ها در نهادها و ارگان های امنیتی رژیم ضد بشری و مرتجع جمهوری اسلامی فعالیت داشت و از عوامل اصلی سرکوب کارگران، زنان، جوانان، و توده های ستمدیده ی جامعه به شمار می‌رود، توأم با بلند کردن صدای انتقاد خود نسبت به این طرح، در نهایت ریاکاری می کوشد تا از سویی شعله های آتش خشم زنان و جوانان و توده های تحت ستم را پائین بکشد، و از جانب

چند هفته ای است، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی جهت ایجاد مزاحمت، و مقابله با زنان و جوانان معترض جامعه به وضع موجود، طرح "گشت نامحسوس" را به اجراء درآورده است. رژیم مستبد حاکم که قریب چهار دهه است گله های حزب الله و بسیج را با اسید پاشی، تیغ زدن، کتک زدن، و هتک حرمت به جان زنان و جوانان ایران انداخته، و در کنار اینها با راه اندازی "گشت های امر به معروف و نهی از منکر، گشت های ارشاد"، و غیره زندگی را به کام مردم این دیار تلخ کرده، اینک با طرح

گشت نامحسوس به بهانه ی "امنیت اخلاقی"، دور تازه ای از تهاجم و تعرض وحشیانه اش به حقوق انسانی زنان و جوانان کشور را آغاز کرده است.

بر اساس گزارشات انتشار یافته، بیش از هفت هزار مأمور نامحسوس به منظور اجرای طرح مذکور و ایجاد مزاحمت برای زنان و جوانان در کلان شهر تهران فعال

شده‌اند. دست اندرکاران این طرح می گویند: « وظیفه ی گشت نامحسوس اطلاع مآوردی از قبیل "آلودگی صوتی"، انجام حرکات نمایشی در خیابان"، "کشف بی حجابی در خودرو" و مواردی از این دست، از طریق سامانه ی پیامکی به مرکز پلیس امنیت اخلاقی است. »

بی گمان، هدف از طرح "گشت نامحسوس" سرکوب و محدود کردن هرچه بیشتر آزادی های فردی و اجتماعی و ایجاد فضای وحشت و ناامنی در جامعه می باشد. هدف دیگر رژیم مرتجع حاکم از طرح گشت نامحسوس، نامحسوس کردن بخشی از حضور علنی پلیس و نیروهای نظامی و انتظامی در خیابان ها، پارک ها، و سایر اماکن عمومی است. نیروهای انتظامی و سرکوبگر رژیم نیک می دانند، که

سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



سایت کومه له

www.komalah.org



سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org

از سایت های حزب
کمونیست ایران و

کومه له دیدن کنید!

بیژن رنجبر

سرمایه علیه فردیت مستقل و آزاد انسان



مستقل اجتماعی اعضای جامعه و کنترل دائمی و بی وقفه افکار، و رفتار و انتخاب های آزادانه آنان بهره جویند.

چنین به نظر می آید که گویا در این جوامع، دستی آهنبین و نامریی مجهز به تمامی ابزار و نهادهای کنترل و سرکوب، روند آزاد و مستقل تبلور فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی فرد، — همچون رسانه ها و مطبوعات، تلویزیون و سینما و شبکه های اجتماعی اینترنتی، مدرسه و دانشگاه، پلیس و نیروهای امنیتی، مذهب و بوروکراسی اداری و ضوابط کنترلی آن نظیر ادارات کار، مالیات و خدمات اجتماعی — وجود دارد که به شکلی خشن و بیرحمانه لیکن با ظاهری مخملی و شیک، هر لحظه با کنترل سیستماتیک و گسترده افکار و اعمال فرد، روند سرکوب رشد و نمو شخصیت آزاد و فردیت های مستقل اجتماعی تک تک اعضای گروه های تحت سلطه را به پیش می برد.

امروزه گمان می رود که سلطه بورژوازی در جوامع پیشرفته سرمایه داری، در مقیاسی گسترده و همگانی علیه تجلی فردیت مستقل و آزادی های بالنده و رهایی بخش فردی و اجتماعی اعضا و گروه های تشکیل دهنده جامعه بلامنازع است. به هر گوشه این نوع جوامع مانند آلمان که نظر افکنید، سایه کنترل دائمی و سلطه سیستماتیک نیروهای حاکم بر عمق شئون زندگی خصوصی و عمومی یکایک اعضای جامعه قابل مشاهده است. در کوچه و خیابان، بازار و محل کار، در مدرسه و دانشگاه و حتی در چهار دیواری خانه ها، نیروی سلطه ی بیگانه کننده فرد از فردیت مستقل و آزاد خویش، بی وقفه دست اندرکار عمل است. هیچ مکان و نقطه ای و هیچ فرد و گروهی از تیررس آن در امان نیست. نیروی سلطه پیگیرانه با توسل به شیوه های مختلف و ابزار متنوع و گسترده تبلیغاتی — فرهنگی و سیاسی — اجتماعی، از تلویزیون و سینما و مطبوعات تا شبکه های اینترنتی و مد و موسیقی گرفته، تا مدرسه و کلیسا و پلیس و سرانجام

فئودالی و رها ساختن روند داد و ستد کالا از بند موانع کهن پیشین بوده است و بس. همزمان آنان نشان دادند که مقصود طبقه تازه به دوران رسیده از مفهوم فردگرایی، همانا با سودورزی حریصانه و خودپسندی حقیرانه مترادف است. آنان همچنین روشن ساختند که بورژوازی نه تنها مخالف سرسخت آزادی دیگران، یعنی افراد عضو گروه های اجتماعی تحت سلطه خویش می باشد، بلکه با توسل به روش های بسیار پیچیده و مکارانه، در مسیر به بند کشیدن نیروهای درونی اعضای جامعه و اسارت فردیت های اجتماعی آنان با هدف حفظ منافع خودخواهانه و انحصارات اقتصادی — سیاسی خویش که علیه منافع همگانی شکل گرفته، از ظرفیت و توان غیرقابل تصویری در این زمینه برخوردار است.

از این روی در همین ارتباط با تکیه بر واقعیت های تاریخی متعلق به عصر سلطه سرمایه، به جرات می توان گفت تنها در چنین دورانی است که اولاً از یک سو مفهوم "از خود بیگانگی" به معنای دقیق و عمیق کلمه در تمامی عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فکری زندگی نوع بشر خود را به نمایش گذاشته و ثانیاً از سوی دیگر تنها در چارچوب نظم موجود بورژوازی، پدیده از خودبیگانگی عمیق و گسترده انسان با مفهوم "سلطه" ی همه جانبه نیروهای حاکم بر زندگی اعضای گروه های تحت سلطه درهم آمیخته است.

بدیهی است که امروزه در جوامع پیشرفته سرمایه داری به نسبت گذشته و در مقایسه با عصر کلاسیک های مارکسیسم، نیروهای خدمتگزار طبقه حاکم که همانا تلاش می ورزند تا کنترل افکار، اعمال و روند زندگی افراد و گروه های تحت سلطه را به تمام معنا، هم در کلیات و هم در جزئیات در دست داشته باشند، از شگردها و شیوه های پیچیده و فریبنده تری در راستای سرکوب فردیت های

بورژوازی از زمان پیدایش اش تاکنون، همواره خود را مدافع سرسخت فعلیت یابی فردیت مستقل انسان و آزادی های فردی جا زده است. از همین روی لیبرالیسم به مثابه بنیان فکری و فرهنگی سرمایه داری به همراه ایدئولوگ ها، رسانه ها و مطبوعات، مدرسه و دانشگاه و در یک کلام کل دستگاه ایدئولوژیک — تبلیغاتی خدمتگزار سیستم موجود، همواره چنین وانمود کرده است که انسان رها شده از غل و زنجیر فئودالیسم و اسارت کلیسا، تنها پس از فرارسیدن انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ فرانسه — با شعار "آزادی، برابری و برادری" که به نوبه خود فردیت مستقل و حقوق آزاد زنان، یعنی نیمی از جمعیت جامعه بشری را آشکارا نادیده انگاشت — در سرآغاز مسیر دست یابی به آزادی های فردی قرار گرفت.

به عبارت دیگر، بورژوازی مدعی است که آدمی تنها به واسطه ظهور سیستم اقتصادی — اجتماعی جدید قادر گردید تا فردیت مستقل، اراده و امیال فردی خود را بطور آزادانه فعلیت ببخشد و بارفع ناسازگاری ها و موانع ساختاری پیشین به دست طبقه بورژوا، فردیت رها یافته خویش را بر فراز تمامی جبرها و تحمیلات اجتماعی کهن بر مسند ظهور بنشاند. بی شک فردگرایی همزاد بورژوازی در کنار رقابت، یکی از دو ارکان جدایی ناپذیر تاریخ سیستم سرمایه داری را شکل می دهد. لیکن بورژوازی با ترفندهای فریبکارانه، تاکنون چنین وانمود کرده که گویا منظورش از مفهوم فردگرایی، آزادی همگان از قید و بندهای اسارت باری است که تا پیش از این مانع تجلی آزاد و مستقل فردیت تک تک اعضای جامعه می گردید.

پیش از این مارکس و انگلس در اثر مشترک مشهور خود "مانیفست حزب کمونیست"، در توضیحی افشاگرانه روشن ساخته بودند که منظور حقیقی بورژوازی از مفهوم "آزادی" و "رهایی فردیت" ها، آزاد سازی تجارت و بازرگانی از قید محدودیت ها و مرزهای تنگ

سیستم همزمان به فرد می باوراند، آنگاه شخص خوشبختی خواهد بود که قادر به مصرف بیشتر باشد. زیرا مطابق با تعریف ناگفته و لیکن رایج سیستم، خوشبختی با مصرف بیشتر مترادف و فرد خوشبخت، شخصی است که بیشترین قدرت مصرف را دارد. نتیجه آنکه هر چه بیشتر مصرف کنید بیشتر خوشبخت خواهید بود!

از منظری دیگر، سیستم با اعمال فشارهای گوناگون و مداوم بر فرد از طریق کانال های مختلف از جمله توسط نهادهای کنترل کننده زندگی فرودستان جامعه همچون ادارات کار و خدمات اجتماعی، از فرد می خواهد تا در تحلیل نهایی برای تامین منافع سیستم تا پای جان کار کند و تلاش نماید، دوره های متعدد آموزشی و عملی را پشت سر بگذارد، مهارت های فنی و شغلی خود را ارتقاء دهد و هر چه بیشتر کار کند تا به مصرف کننده شایسته تری تبدیل گردد، تا اینکه سرانجام به روند "بازتولید سرمایه"، بیشتر و شایسته تریاری رساند. سیستم با شگردها و ابزار قدرتمند تبلیغاتی خود به جامعه قبولانده است که گویا چنین شخصی در این صورت، فردی موفق و خوشبخت خواهد بود. لیکن چنانچه همین شخص مفروض همه مشخصات فوق از جمله تحصیلات و مهارت های شغلی و سخت کوشی لازمه را دارا باشد اما به روند بازتولید سرمایه یاری نرساند، بی تردید از منظر سیستم سلطه گر حاکم، نمی تواند کرسی خوشبختی و جایگاه سعادتمند اهدایی سیستم را اشغال نماید.

در حقیقت در اینجا انسان ها در نگاه سیستم مهره هایی بیش نیستند، مهره هایی که معیار میزان "بازدهی" و "بهره دهی"، ارزش عملی زندگی آنان را تعیین می کند و نه موجودیت انسانی شان. از همین رو سیستم، افراد و اعضای جامعه را به دو دسته مجزا تقسیم بندی نموده است: دسته اول انسان های خوب و دسته دوم انسان های بد هستند.

این طبقه بندی در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی و اقتصادی اینگونه جوامع آشکارا قابل مشاهده است. دسته اول یعنی انسان های خوب، شامل افراد دارای بازدهی است که روزمره ناگزیرند تا توان بهره دهی خویش را اثبات کنند. اینان آن دسته از افرادی هستند که هر روزه نشان می دهند هنوز از نیروی بازدهی مورد انتظار سیستم در راستای تامین منافع نیروی سلطه که بر مقدرات آنان حاکم است، برخوردارند. اما دسته دوم یعنی انسان های بد، آن گروه از اعضای جامعه هستند که به هر دلیل فاقد معیار بازدهی می باشند و یا

اجتماعی که در اختیار دارد، همه صفات و خصوصیات، مشخصه ها و تعاریف فردی و اجتماعی از پدیده ها و روندهای مرتبط با زندگی نوع انسان را برای فرد مشخص می سازد. هرآنچه را که مطابق با بینش طبقاتی - پراگماتیستی خویش مفید بیاید، نیک و پسندیده و هرآنچه حتی ارزشمندترین مفاهیم و دستاوردهای بشری را که در خدمت تامین و یا توجیه منافع و انحصارات خودخواهانه اش در نیاید، در نزد افراد جامعه ناپسند و نابه هنجار جلوه می دهد.

بر متن چنین زمینه ای است که در این جوامع، بالنده ترین و پیشروترین افکار و ایده های سوسیالیستی تاریخ بشر چون آزادی، برابری و رفاه همگانی که به نوبه خود در اندیشه کارل مارکس به اوج خود می رسند، ایده هایی که بشریت مترقی و پیشرو برای تحقق آنها قرن ها تلاش و مبارزه نموده و متحمل رنج و هزینه فراوان گردیده است، توسط کانال های تبلیغات سیاسی طبقه حاکم و دانشگاهیان جیره خوارش، کهنه و از دور خارج شده و حتی هراسناک معرفی می شوند. در واقع این سیستم انحصارگرا و ضد فردیت مستقل و اندیشه آزاد اعضای جامعه است که مفاهیم بنیادین زندگی نظیر چگونه زیستن، هدف از زیستن و مفاهیم حادی چون نوع دوستی و نوع ستیزی، زیبایی و زشتی، خوشبختی و نگون بختی، صلح و جنگ و غیره را مطابق با رویکرد و منافع طبقاتی انحصارگرایانه خویش برای یکایک اعضای جامعه واژگونه تعریف می کند.

بطور نمونه در اینجا سیستم تعیین می کند چه فرد و گروهی خوشبخت و کدامین فرد و گروه نگون بخت خواهد بود، چه کسی بایستی شاد و بشاش باشد و چه کسی غمگین و فسرده.

نهادهای اقتصادی مداخله گر به نفع قدرت و انحصارات نیروی سلطه، روان شناسی فردی و جمعی فردیت های به ظاهر مستقل و آزاد اعضای جامعه را شکل می بخشد.

در همینجا لازم به توضیح است که بی تردید از نظرگاه علمی، وجود مناسبات فرد و جامعه خارج از مقوله کنترل اجتماعی نیست، چنانکه در سیستم اقتصادی - اجتماعی آلترناتیو سرمایه داری یعنی همانا در یک جامعه سوسیالیستی نیز افراد و گروه های اجتماعی به نوعی زیر چتر کنترل اجتماعی قرار دارند و این ساخت ها و نهادهای اجتماعی هستند که به اندیشه و کنش های فردی و جمعی اعضا و گروه های تشکیل دهنده جامعه جهت می دهند. به بیان دیگر روشن است که بی شک آدمی به واسطه سرشت اجتماعی خود، برای ادامه بقا و رشد و تکامل، ناگزیر از زیستن در بستر مناسبات اجتماعی است که از جمله پیامدهای آن اعمال کنترل بر وی از سوی نهادهای اجتماعی می باشد. لیکن تفاوت های عظیمی در ارتباط با مقوله کنترل اجتماعی در دو فرماسیون سرمایه داری و سوسیالیستی وجود دارد، از جمله:

در جامعه سوسیالیستی، کنترل اجتماعی از سوی اکثریت حاکم یعنی حکومت شورایی کارگری بر افراد و گروه های جامعه اعمال می گردد، لذا کاملاً مشروع است. در جامعه بورژوازی این رابطه عکس است، زیرا اقلیت حاکم با قبضه منابع قدرت اقتصادی - سیاسی در راستای تامین و حفظ منافع انحصار طلبانه طبقاتی خود، اکثریت محروم از منابع قدرت و ثروت را تنها با هدف حفظ و گسترش انحصارات خود، و نه تعقیب منافع همگانی کنترل می کند.

در جوامع پیشرفته سرمایه داری، سیستم حاکم با بهره جویی از ابراز متعدد کنترل فکری و



اینکه توان آن را از دست داده اند و یا بهرویی قادر به اثبات آن نیستند. اینان در حقیقت طردشدگان و یا در خوش بینانه ترین حالت به حاشیه رانده شدگان جامعه هستند که از کمترین منزلت در سلسله مراتب قدرت اجتماعی برخوردارند.

همزمان در اینگونه جوامع، سلطه بورژوازی جامعه را کاملاً متمایز و اعضای آن را به جزایر پراکنده، دور و بیگانه از یکدیگر بدل نموده است. از این روی در شرایطی که نیروی سلطه افراد جامعه را از رهگذر اتمیزاسیون جامعه خلع اراده و قدرت نموده است تا خود بکه تاز عرصه های مختلف زندگی اجتماعی گردد، اصولاً گفتگو از وجود مفاهیم جامعه شناختی همچون "همبستگی اجتماعی"، "افکار عمومی" و یا "وجدان جمعی" در جوامع پیشرفته سرمایه داری بی پایه و اساس است. در حقیقت آنچه اینجا در جوامع متمایز شده وجود دارد تنها "همبستگی فردی"، "افکار فردی" و یا "وجدان فردی" است.

علاوه بر این به رغم تمامی هیاهوهای ایدئولوگ های بورژوازی در مورد نقش کم رنگ دولت در خصوص دخالت گری در زندگی اعضا و گروه های جامعه، در اینجا سررشته تمامی امور زندگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - فرهنگی در دست دولت حافظ منافع طبقه حاکم می باشد. به هر یک از این حوزه های زندگی انسان که بنگرید، سلطه و کنترل دولت بورژوازی را مشاهده می کنید. هیچ نقطه ای نیست که در آن سایه دست سلطه گر دولت بورژوازی و ضمامت بوروکراتیک آن قابل مشاهده نباشد. در حقیقت بورژوازی با تمایز کردن جامعه ضمن خلع ید مردم از قدرت واقعی و نابودی پیوندهای جمعی، خود را در جایگاه صاحب و مالک جامعه به عنوان نگهبان دروغین "همبستگی اجتماعی" ای که اساساً وجود خارجی ندارد و نیز عامل جلوگیری از "ازهم گسیختگی اجتماعی" جا زده است. از سوی دیگر بر متن چنین مناسبات اجتماعی

تمایز شده و بیگانه کننده فرد از فرد، روان شناسی "دیگر هراسی" در نزد تک تک اعضای جامعه شکل گرفته و در سطح روابط اجتماعی روزمره مردم چنین جوامعی موج می زند. هر شخصی در خیابان و معابر عمومی از شخص دیگر که او را نمی شناسد، هراس دارد. همگان به یکدیگر به دیده عامل تهدید کننده امنیت جانی و مالی خویش می نگرند. اصولاً هیچکس نایستی به دیگر هم نوع خویش اعتماد کند، همسایه بعد از سالیان دراز همسایگی، همسایه خویش را نمی شناسد و از ناحیه وی احساس امنیت نمی کند.

در حقیقت جامعه متمایز شده کنونی، جایگاه زندگی انسان های منفرد و بیگانه از یکدیگر است که در بستری از بی اعتمادی و هراس از همدیگر، در کنار یکدیگر همچون مهره های ماشین، عاری از مناسبات ارگانیک و زنده با یکدیگر همزیستی می کنند. مهره ها در کنار یکدیگر کار می کنند تا در نهایت، پروسه زندگی ماشین وار خویش را در خدمت به کنترل کنندگان جامعه، به این ماشین عظیم و غول آسا به پایان ببرند. این هیولای عظیم اهدایی بورژوازی به بشریت امروزی، هر روز سپیده دم همگان را از خواب بیدار می سازد تا به او خدمت کنند و آنگاه شبانگاهان آنان را با تن خسته و روان فسرده به بستر خواب می فرستد تا دوباره جان یابند، تا بار دیگر توان "بازدهی" خویش را باز یابند تا بتوانند روزی دیگر به هیولا خدمت کنند، لیکن عطش هیولا برای کسب سود و سود و سود بیشتر سیری ناپذیر است.

بدین شکل در چنین جوامعی، سیستم سلطه گر حاکم مداخله جو، قدرت تفکر آزاد و مستقل را از اکثریت اعضای جامعه بازستانده و آنان را در عرصه تنگ از خود بیگانگی به سوی هستی کم مایه و فارغ از پرداختن به رنج های تاریخی بشر و دردهای همگانی به سمت فروبرنده ترین نوع فردگرایی که مطابق با روان شناسی

خودخواهانه بورژوازی تنها بر پایه لذت گرایی خودخواهانه و پول پرستی حریصانه بنیاد یافته، سوق داده است. همزمان نیروی سلطه گر حاکم که سررشته همه امور عمومی و نیز شئون زندگی خصوصی فرد را در دست کنترل دارد، جامعه را وسیعاً سیاست زدایی نموده است، بطوری که بسیاری به ویژه نوجوانان و جوانان این جوامع با ابتدایی ترین مفاهیم سیاسی بیگانه و در مورد مهمترین وقایع و تحولات منطقه ای و جهانی در بی اطلاعی کامل بسر می برند و مشغولیت عمده آنان به دایره محدود موسیقی، مد و بازی های اینترنتی خلاصه شده است.

با این وصف به رغم وجود چنین وضعیتی در این جوامع، همچنان مشعل امید به تغییر به دست جنبش های اعتراضی کارگران و مزدبگیران نظیر معلمان، پرستاران، کارکنان فرودست بخش های دولتی و خصوصی و همچنین دانشجویان معترض فروزان است. گرچه این جنبش ها، همگان از ناحیه نفوذ رفرمیسم رنج می برند و تاکنون قادر به ایجاد تغییرات اساسی در سیستم انحصارگرایی حاکم نگردیده اند، لیکن در حوزه هایی موفق شده اند تا نیروی سلطه حاکم را به عقب نشینی وادار سازند.

بی شک وضعیت کنونی تغییرناپذیر و ثابت نخواهد ماند، نیروی سلطه گر حاکم که هنوز با پیامدهای پدیده بحران اقتصادی برآمده از سال ۲۰۰۸ میلادی دست و پنجه نرم می کند، همزمان نگران بحران بعدی است. از سوی دیگر مطابق با گمانه زنی های روشنفکران چپ و نیروهای پیشرو این جوامع و نیز با توجه به مسائل و معضلات بنیادین خفته در بطن و نهانگاه جوامع پیشرفته سرمایه داری، بی تردید طبقه سلطه گر حاکم، در آینده نه چندان دور با بحران های عمیق اجتماعی - فرهنگی نیز دست به گریبان خواهد بود.

ماه مه ۲۰۱۶



آدرس های حزب
کمونیست ایران و
کومه له

نماینده کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981
representation@komalah.org
Tel: 0046 8 6030981

دوشنبه و جمعه از ساعت 19 تا 22 به وقت اروپا

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN
cpi@cpiran.org



جمهوری اسلامی، رتبه اول در اجرای حکم اعدام در جهان

نمی شود. اجرای عدالت را چگونه می توان از چنین رژیم تبهکاری انتظار داشت؟ هدف از این اعدام ها نه اجرای عدالت بلکه وادار ساختن مردم به تمکین در برابر قدرت دولت است، قدرتی که خود مسبب جان هزاران انسان و گسترش دهها آسیب اجتماعی و سلب حقوق اولیه میلیون ها انسان است.

اگر افزایش شمار اعدام ها بطور کلی نقشی در کاستن از ارتکاب به جرم و جنایت در جامعه ندارد اعدام در جلوی چشمان مردم هم تفاوتی در بی ثمر بودن مجازات اعدام نسبت به اینگونه اشخاص هم ایجاد نمی کند. اما رژیم از اجرای این مراسم شنیع در جلوی چشمان مردم دو هدف ضد انسانی را همزمان تعقیب می کند، از یک طرف با اجرای این مراسم به ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه به منظور وادار کردن مردم به تمکین و تسلیم در مقابل قدرت حاکم می پردازد. رژیم می خواهد بر مردمی مطیع و فرمانبردار حکومت کند و هرگونه روحیه مقاومت در برابر زورگویی را در میان مردم از بین ببرد. اعدام در ملاءعام به این هدف رژیم خدمت می کند. از طرف دیگر با اجرای این نمایش ددمنشانه می کوشد با ارضای حس انتقامجویی فردی، خشم فروخته ای را که در وجود مردم انباشته است به جای اینکه متوجه رژیم حاکم شود متوجه مجرم مفلوک سازد که خود از قربانیان این نظام و مناسبات ناعادلانه موجود است. بدین ترتیب به هر اندازه مردم بیشتری به تماشای این مراسم نفرت انگیز برونند رژیم موفق تر است.

باید حربه آدمکشی های حکومت ها به نام تامین امنیت عمومی را از کف شان بیرون آورد و همه به این واقعیت باور پیدا کنند که تکرار قتل نفس دولتی به نام مجازات بازدارنده فقط به جنایت اعدام مشروعیت می بخشد و آن را نهادینه می کند. این رژیم برای بقای خود به ماشین قتل و کشتار نیازمند است. این ماشین را باید درهم شکست و متوقف ساخت. جز با سرنگونی این رژیم این ماشین متوقف شدنی نیست.

سلب امنیت از زندگی مردم توسط رژیم از طریق دخالت های مداوم در حوزه زندگی خصوصی مردم به وسیله بسیجی ها و گشت های "محسوس و نامحسوس" کجا با میزان ارتکاب جرائم فردی که با انگیزه های شخصی صورت می گیرند، قابل مقایسه است. جمهوری اسلامی قربانیان نظام اجتماعی ظالمانه ای را که خود بر زندگی انسان ها حاکم کرده، اعدام می کند تا مسئولیت خود را در ایجاد بستر و شرایطی که در آن اینگونه جنایت ها مدام بازتولید می شوند، پرده پوشی کند. ثانیاً تجربه همه جوامع و آمارها و اطلاعات قابل اتکا نشان می دهند که در هیچ جامعه ای امنیت مردم از این طریق افزایش نیافته است، بلکه بر عکس نفس اعدام حس انتقامجویی و روانشناسی خشونت را تقویت می کند. وقتی کشتن در برابر کشتن به وسیله دولت مجاز باشد، چرا کسان دیگری ترغیب نشوند که به دست خود این به اصطلاح عدالت را اجرا کنند؟ لغو مجازات اعدام به معنای آن است که جان انسان فی نفسه ارزشمند است و با لغو مجازات اعدام بدوا جان عده زیادی حفظ خواهد شد، در حالی که اجرای این مجازات نه تنها نقشی در کاستن از میزان جنایت ندارد بلکه وقتی دولت ها قانوناً دست به کشتن انسان ها تحت عنوان مجازات اعدام می زنند در واقع با کاستن از ارزش حفظ جان آدمی راه را برای تکرار آن در

جامعه هموار می سازند. اما ادعای اجرای عدالت از طریق مجازات اعدام از این هم بی پایه تر است. اگر قرار بر اجرای عدالت باشد متهم ردیف اول خود رژیم جمهوری اسلامی است که هزاران انسان را به خاطر عقایدشان و به خاطر مبارزه برای بهبود شرایط زندگی در این جامعه کشته است و ماشین جنایت و کشتارش یک روز هم متوقف

"سازمان عفو بین الملل" گزارش سالانه خود را در مورد نقض حقوق بشر و مجازات اعدام در جهان منتشر کرد. این سازمان می گوید: در سال گذشته براساس آمار ثبت شده قابل تأیید، ۱۶۳۴ نفر در جهان توسط دولت های عضو سازمان ملل، اعدام شده اند. بر طبق گزارش این سازمان از این تعداد ۹۷۷ مورد آن در ایران صورت گرفته است و از این لحاظ جمهوری اسلامی رتبه اول در جهان را دارد. در این گزارش همچنین آمده است: جمهوری اسلامی همچنان به شدت به محدود کردن آزادی ها، زندانی کردن فعالان سیاسی، شکنجه و رفتارهای غیر انسانی، قطع عضو، اعدام و شلاق در ملاء عام، اعدام نوجوانان و غیره ادامه می دهد.

کسی در جنایتکارانه بودن اعدام زندانیان سیاسی تردیدی ندارد. جمهوری اسلامی بقای خود را در گرو ادامه دیکتاتوری و سرکوب، زندان و شکنجه و اعدام می بیند. در اینکه اعدام زندانیان جرائم عادی هم در ایران با اهداف سیاسی صورت میگیرد، تردیدی نیست و رژیم میخواهد از این طریق، کل جامعه را مرعوب کند. اما سران رژیم ادعا میکنند که اعدام مجرمین عادی در خدمت تامین امنیت اجتماعی و اجرای عدالت است. هر دوی این توجیهات فریبکارانه و دروغ اند.

در زمینه امنیت اجتماعی، اولاً این خود جمهوری اسلامی است که امنیت را از زندگی

مردم این کشور سلب کرده است زیرا ابعاد اعمال خشونت و کشتارهای ددمنشانه توسط رژیم اسلامی به هیچ وجه با میزان خشونت ها و جنایات فردی قابل مقایسه نیست. ابعاد اشاعه مواد مخدر از کانال های مافیایی تحت کنترل سپاه پاسداران و دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی به هیچ وجه با حجم فعالیت های قاچاقچیان منفرد قابل مقایسه نیست. میزان





به یاد بیست و هشتمین سالگرد حمله شیمیایی رژیم عراق به مقرات مرکزی کومه له

ما را وادار سازد که مکانهای استقرار نیروی مسلح خود را از مناطق آزاد به مناطق تحت کنترل ارتش خود منتقل کند و مراودات بین نیروهای پیشمرگ کردستان ایران و عراق را قطع نماید. ارزیابی رهبری کومه له در آن موقع این بود که تا زمانی که منطقه ای آزاد در کردستان عراق باقی باشد، نبایستی مقرهای مرکزی خود را به مناطق تحت کنترل دولت عراق منتقل کند. این یک موضع گیری سیاسی بود که در خدمت امر مقاومت در برابر رژیم های جمهوری اسلامی و بعث عراق قرار داشت. این سیاست همچنین ادامه سیاست کومه له و حزب کمونیست ایران در قبال جنگ ایران و عراق نیز بود. سیاستی که جنگ را از هردوسو ارتجاعی میدانست و خواهان قطع فوری آن بود.

استقرار مقرات کومه له در این مناطق عملا ما را با مردم کردستان عراق و نیروهایی که بر علیه رژیم بعث می جنگیدند، هم سرنوشت ساخته بود. صدماتی که بر نیروهای ما در این دوره وارد آمد در واقع بخشی از رنجها و مصائبی بودند که مردم کردستان عراق بطور روزمره با آن دست و پنجه نرم می کردند.

به محض رسیدن خبر بمباران شیمیایی مقرات کومه له به شهر رانیه، هزاران نفر از مردم این شهر برای کمک به پیشمرگان مجروح و مصدومان کومه له بسیج شدند و از هر امکانی که در دسترس داشتند برای کمک به رفقای آسیب دیده این رویداد بهره جستند. بسیاری از پزشکان و داروخانه های شهر سلیمانیه نیز علیرغم هشدارهای رژیم عراق، در امر مداوای مصدومات کومه له نهایت همکاری به عمل آوردند. همبستگی شورانگیز مردم کردستان عراق و بویژه مردم شهر رانیه و روستاهای این منطقه با پیشمرگان کومه له در آن روز خاطره ایست که هرگز از اذهان زودوده نمی شود.

اسامی رفقای جانباخته در بمباران شیمیایی مقرات کومه له در روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷ عبارتند از:

عصر روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷، مقرات مرکزی کومه له واقع در دره "بوتی" در ۲۰ کیلومتری شمال شهر "رانیه" در کردستان عراق بوسیله هواپیماهای جنگی رژیم جنایتکار بعث عراق هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت. در این تهاجم جنایتکارانه ۲۳ تن از اعضاء و کادرهای حزب کمونیست ایران و کومه له جانباختند و نزدیک به ۱۵۰ نفر نیز مصدوم و مسموم شدند. این رفقا از زمره لایق ترین و رزمنده ترین پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از چهره های سرشناس، قدیمی و محبوب در میان توده های مردم بودند. آنها بر علیه ستم و استثمار و بی حقوقی توده های کارگر و زحمتکش، بر علیه جنگ و جنایات ناشی از آن، در دفاع از حقوق اولیه مردم کردستان، بپاخاسته و تمامی زندگانی خود را وقف مبارزه ی بی امان با نظام سرمایه داری و همه مصائب و ستم های آن کردند.

این عزیزان جانباخته از زمره انسانهای وارسته ای بودند که با شور انقلابی و قلبی سرشار از امید، از نقاط مختلف کردستان و دیگر شهرهای ایران با پیوستن به صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران همراه و همدوش هم با تحمل مخاطرات فراوان، در ارگان های مرکزی کومه له و نیز رادیو صدای حزب کمونیست ایران فعالیت می کردند.

این نخستین بار نبود که مقرهای نیروی پیشمرگ کومه له در کردستان عراق هدف حمله هوایی و یا توپخانه ی ارتش عراق قرار می گرفت. قبلا از این نیز بارها قرارگاههای مرکزی کومه له در منطقه "مالومه" و در همین دره "بوتی" نیز، مورد حمله قرار گرفته بودند. نقاط مزبور جزو مناطقی بودند که خارج از کنترل دولت عراق قرار داشتند و نیروهای پیشمرگ اتحادیه میهنی کردستان و دیگر از احزاب و نیروهای سیاسی مخالف رژیم عراق در آن حضور داشتند. رژیم عراق با تحت فشار قرار دادن کومه له در این مناطق می خواست

اسماعیل مصطفی زاده
احمد محمدی
بایزید بیاض
پرویز تاجوانچی
حسین سیگاری
سعید محمدی
جلال پینجویی
فرشته رضایی (زهره)
عبدالله هوشیاریان
علی حسین محمدی (طهمورث)
فرنگیس شاهوئی
ناصر مردوخ
کریم عبدالله پور
کریم جنتی
مریم مجنون(سعادت)
کمال رضا نژاد
کیومرث مهاجر (جبار)
منوچهر محمودیان (مرتضی)
محمد رسولی خوش صفت
نادر قاضی زاده (آزاد)
محمد عمرعلی

نام این عزیزان برای همیشه بر لوح تاریخ سراسر فداکاری و رزمندگی جنبش کمونیستی ایران خواهد درخشید. امروز آرامگاه این دسته از زنان و مردان تسلیم ناپذیر کومه له و حزب کمونیست ایران در همان محل جانباختنشان به مکانی برای تجدید خاطره خانواده هایشان و تجدید عهد همزمانشان با آرمانهای شریف و انسانی آنها تبدیل شده است.

بی گمان یاد همه این رفقای انقلابی و پیشرو در تداوم راه و پایداری آرمانهای آنها در صفوف حزب کمونیست ایران و کومه له زنده و پا برجاست.

